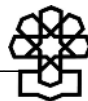


روند و ارکان سیاست خارجی نوین آمریکا از نگاه اوباما

به نام خدا

فهرست مطالب

۱	چکیده
۲	مقدمه
۲	وضعیت آمریکا در آغاز ریاست جمهوری اواما
۳	اقدامات شش ساله دولت اواما در حوزه سیاست خارجی
۵	وضعیت کنونی جهان و جایگاه آمریکا در آن
۹	دیدگاه اواما در مورد نحوه رهبری بر جهان
۱۹	جمع بندی
۲۱	منابع و مأخذ



روند و ارکان سیاست خارجی نوین آمریکا از نگاه اوباما

چکیده

باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، در اوایل خرداد سال جاری طی نطقی در دانشکده نظامی وست‌پوینت به تشریح رؤس کلی سیاست خارجی آمریکا پرداخت. با عنایت به این که مواضع رؤسای جمهور آمریکا در کل و نطق‌های ادواری آنها در این دانشکده به طور خاص سهم بسزایی در شکل‌دهی به سیاستگذاری خارجی آمریکا دارند، گزارش حاضر می‌کوشد با تحلیل محتوای این نطق، روند فعلی در سیاست خارجی آمریکا را تشریح نماید. در این راستا، استدلال می‌شود که روند فعلی در سیاست خارجی ایالات متحده نشانگر تداوم سرشت استکباری دولت آمریکا در برخورد با تحولات بین‌المللی است و آنچه در دوران ریاست‌جمهوری آمریکا تغییر یافته است تقویت استفاده ابزاری از نهادهای بین‌المللی و شکل‌دهی و بسترسازی افکار عمومی جهانی براساس مقتضیات منافع ملی آمریکا و تشدید تلاش برای گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در سراسر جهان است.

مقدمه

باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، در هشتم خردادماه ۱۳۹۳ در نطقی در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشکده نظامی وست‌پوینت رئوس کلی سیاست خارجی ایالات متحده در برهه کنونی را بیان کرد. خبرگزاری‌ها و رسانه‌های غربی، هریک با برجسته کردن برخی از بخش‌ها، و عبارات این نطق، کوشیدند نشان دهند که اوباما در این سخنرانی برداشتی متفاوت و یا حتی بدیع در مورد سیاست خارجی آمریکا ارائه داده است. برخی از شکل‌گیری نوعی چرخش در سیاست خارجی آمریکا به سمت تمرکز بر شرق آسیا و چین سخن گفتند؛ برخی از افزایش به‌اصطلاح حس مسئولیت‌پذیری آمریکا در قبال بحران‌های بین‌المللی استدلال آوردند، و برخی دیگر مدعی اوج‌گیری تلاش آمریکا برای برقراری نظم و ثبات بین‌المللی شدند. در این چارچوب، با عنایت به این که مواضع رؤسای جمهور آمریکا در کل و نطق‌های ادواری آنها در دانشکده نظامی وست‌پوینت به طور خاص سهم بسزایی در شکل‌دهی به سیاستگذاری خارجی آمریکا دارند، گزارش حاضر می‌کوشد با تحلیل محتوای این نطق، روند فعلی در سیاست خارجی آمریکا را تشریح نماید.

وضعیت آمریکا در آغاز ریاست‌جمهوری اوباما

واقعیت این است که باراک اوباما در شرایطی در سال ۲۰۰۸ به مقام ریاست‌جمهوری آمریکا رسید که ایالات متحده هم در عرصه سیاست خارجی و هم در عرصه



سیاست داخلی، بحران آلود بود؛ جورج بوش میراثی از بی‌اعتمادی بین‌المللی به آمریکا را هم در اثر تجاوزهای نظامی به سایر کشورها و هم به دلیل بی‌سابقه‌ترین رکود اقتصادی برجای نهاده بود. از همین رو، او با ما در ابتدای نطق اخیر خود به اوضاع و احوال کلی ایالات متحده در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ اشاره می‌کند و تلویحاً خاطرنشان می‌سازد که وی در حالی بر مسند ریاست‌جمهوری نشسته است که آمریکا در بدترین وضعیت خود طی ۸۰ سال گذشته به سر می‌برده است. در این چارچوب، وی می‌گوید: وقتی در سال ۲۰۰۹ برای نخستین بار در وست‌پوینت سخنرانی کردم، ما هنوز بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نیروی نظامی در عراق داشتیم. آماده بودیم در افغانستان بیشتر پیشروی کنیم. تلاش‌هایمان برای مبارزه با تروریسم بر هسته رهبری القاعده تمرکز یافت. ما فقط مسیر طولانی برای برون‌رفت از بدترین بحران اقتصادی از زمان رکود بزرگ تاکنون را آغاز کرده بودیم.

این اظهارات طبعاً مخاطب را به سمت این انتظار سوق می‌دهد که آمریکا برای اعاده آبرو و ترمیم جایگاه مخدوش خود که در سال ۲۰۰۹ حکمفرما بود باید سیاست‌های بدیلی را در پیش گیرد.

اقدامات شش‌ساله دولت اواما در حوزه سیاست خارجی

اواما در این سخنرانی کوشید القا کند که وضعیت روبه زوال آمریکا در زمان پیش از ریاست‌جمهوری‌اش در مسیر معکوسی قرار گرفته است و این دولت وی بوده است که احیای جایگاه بین‌المللی و اوضاع و احوال اقتصادی آمریکا را سرلوحه کار

خود قرار داده است. در این راستا، اوپاما خاطرنشان می‌سازد که اقداماتی را در عرصه نظامی در محیط بین‌المللی انجام داده است که باعث شده امنیت نظامی ایالات متحده ارتقا یابد. در این راستا وی به مواردی نظیر خروج نیروهای آمریکا از عراق، کاهش دامنه جنگ در افغانستان و قتل بن‌لادن اشاره می‌کند.

اوپاما تلویحاً می‌کوشد چنین القا کند که در دوران ریاست‌جمهوری‌اش به استراتژی کلان آمریکا در دوران کلینتون بازگشته است. کلینتون نیز در برهه‌ای قدرت را در دست داشت که تأکید بر اقتصاد، محوریت یافته بود. اوپاما نیز مدعی می‌شود سرمایه‌گذاری‌های آمریکا بار دیگر بر عرصه‌ای که همواره یک منبع کلیدی قدرت آمریکا بوده است، یعنی در حوزه اقتصادی، تمرکز یافته است و ایالات متحده با بهره‌گیری از اقتصاد روبه رشد خود می‌تواند فرصت کافی را در اختیار هر کسی که مایل است سخت کار کند و مسئولیتی را در داخل کشور برعهده بگیرد قرار دهد.

اوپاما با استناد به اقداماتش در دو عرصه نظامی و اقتصادی نتیجه‌گیری می‌کند که آمریکا نه تنها همچنان یگانه ابرقدرت جهان است، بلکه تاکنون به این حد در قیاس با بقیه کشورهای جهان قوی‌تر نبوده است. البته در این میان کسانی را هم که با این دیدگاه مخالفند تخطئه می‌کند و هشدار می‌دهد کسانی که معتقدند آمریکا در حال زوال است یا رفته‌رفته رهبری جهانی خود را از دست داده است یا تاریخ نمی‌دانند یا از روی غرض‌ورزی حزبی اظهارنظر می‌کنند. وی برای اثبات ادعای خود مصادیق قدرت بلامنازع آمریکا را این‌گونه برمی‌شمارد:

الف) در بُعد نظامی، اوپاما استدلال می‌کند که «ارتش آمریکا هیچ همتای



همترازی در دنیا ندارد؛ احتمال وقوع تهدید مستقیم علیه آمریکا از جانب هر کشوری پایین است؛ خطراتی که در دوران جنگ سرد فراروی آمریکا بود دیگر این کشور را تهدید نمی‌کنند».

ب) در بُعد اقتصادی ادعا می‌کند که «اقتصاد آمریکا همچنان پویاترین اقتصاد در کره زمین است؛ کسب‌وکار آمریکا نوآورترین کسب‌وکار در جهان است؛ هر ساله وابستگی آمریکا به انرژی کاهش می‌یابد؛ از اروپا تا آسیا، آمریکا در مرکز ثقل اتحادهای بی‌رقیب در طول تاریخ ملت‌هاست».

ج) در بُعد فرهنگی سیطره فرهنگی آمریکا را در دو روند می‌بیند: «آمریکا همچنان مهاجران مشتاق را جذب می‌کند؛ و ارزش‌های آمریکا الهام‌بخش رهبران در پارلمان‌ها و جنبش‌های جدید در سراسر کره زمین است».

بر اساس آنچه در بالا اشاره شد، می‌توان مفروض‌های پایه‌ای در سیاست خارجی آمریکا از زبان اوباما را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. آمریکا از وضعیت بحران‌آلود اقتصادی در عرصه داخلی و وضعیت تنش‌آلود

بین‌المللی خارج شده است.

۲. ایالات متحده کشوری بلامنازع است و بلامنازع نیز باقی می‌ماند.

وضعیت کنونی جهان و جایگاه آمریکا در آن

فقط مفروض‌های پایه‌ای به دیدگاه اوباما در مورد سیاست خارجی آمریکا شکل نداده‌اند، بلکه اوباما تحولات بیرون مرزهای آمریکا را نیز مدنظر قرار می‌دهد و

می‌کوشد آن تحولات را بر این مفروض‌های پایه‌ای استوار کند. وی در این رابطه اشاره می‌کند که علی‌رغم افزایش قدرت بلامنزاع آمریکا، جهان با آهنگی شتابان تغییر کرده است. این روند هم فرصت‌ها و هم خطرات جدیدی را ایجاد می‌کند. در این میان، وی موارد ذیل را از جمله مصادیق تغییر جهان برمی‌شمارد:

۱. قدرت‌گیری هرچه بیشتر تروریسم: اوپاما در این زمینه باز هم به وقایع یازده سپتامبر اشاره می‌کند و بر این باور پای می‌فشارد که حوادث یازده سپتامبر نشان دادند فناوری و جهانی شدن ظرفیت آسیب‌رسانی تروریست‌ها را افزایش داده است.

۲. تهدیدات علیه متحدان اروپایی آمریکا: اوپاما توسعه‌طلبی روسیه در قبال دولت‌های شوروی سابق را عامل بی‌ثباتی اقتصادی در اروپا می‌داند و بر ضرورت مقابله با آن تأکید می‌کند.

۳. تهدیدات ناشی از رشد قدرت نظامی و اقتصادی چین علیه متحدان آمریکا در شرق آسیا: اوپاما نگرانی متحدان آمریکا از چین را نگرانی آمریکا فرض می‌کند و بر این باور است که از آنجا که «خیزش اقتصادی و نفوذ نظامی چین همسایگانش را نگران کرده است»، آمریکا باید به مقابله با این خیزش بپردازد.

۴. افزایش قدرت رقابتی سایر جوامع در برابر جامعه آمریکا: در این راستا، اوپاما تأکید می‌کند که «طبقات متوسط در سراسر جهان رشد کرده‌اند و با آمریکا به رقابت برخاسته‌اند».

۵. تلاش سایر دولت‌ها برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر بر دستور کارهای



بین‌المللی: در این باره، اوباما اذعان می‌کند که «دولت‌ها در سراسر جهان به دنبال کسب حق اظهارنظر بیشتر در مجامع جهانی هستند».

پس از ذکر این مصادیق، رئیس‌جمهور آمریکا مدعی می‌شود که این تغییرات رهبری آمریکا را به مخاطره نیانداخته‌اند، بلکه صرفاً چالشی را در مورد نحوه رهبری آمریکا پدید آورده‌اند. از دیدگاه او، اگر آمریکا بخواهد تغییراتی را در نحوه رهبری بر جهان ایجاد کند و سیاست خارجی خود را به‌موازات آن تنظیم نماید دو گزینه را پیش روی خود دارد؛ در این چارچوب، اوباما دو دیدگاه را بدین‌گونه مطرح می‌کند:

«امروز واقع‌گرایان خودستا می‌گویند حل منازعات در سوریه، اوکراین و جمهوری آفریقای مرکزی به ما ربطی ندارد، اما دیدگاهی دیگر می‌گوید که اگر ما این منازعات را نادیده بگیریم خودمان را به مخاطره انداخته‌ایم، تمایل آمریکا به توسل به زور در سراسر جهان مهمترین وسیله حفاظتی در برابر بی‌نظمی است و ناتوانی آمریکا از اقدام علیه وحشیگری در سوریه یا اقدامات تحریک‌آمیز روسیه نه تنها خلاف وجدان ماست، بلکه تشویق به اوج‌گیری تجاوزگری در آینده است».

اوباما هیچ‌یک از این دو دیدگاه را به تنهایی و به‌طور کامل پاسخگوی نیازهای جهان امروز نمی‌داند، ولی معتقد است در سده بیست‌ویک، انزوای آمریکایی آمریکا گزینه خوبی نیست، چراکه آمریکا هیچ گزینه‌ای برای نادیده گرفتن آنچه در آن سوی مرزهایش رخ می‌دهد در اختیار ندارد.

در این راستا اوباما ادعا می‌کند که وجود یک جهان دارای آزادی و تساهل

بیشتر نه تنها یک الزام اخلاقی است، بلکه به امن ماندن آمریکا نیز کمک می‌کند و بر این باور است که آمریکا باید همیشه در صحنه جهانی رهبری کند و اگر نکند هیچ‌کس دیگری رهبری نخواهد کرد. در این راستا، هرچند وی ارتش آمریکا را ستون فقرات این رهبری می‌داند، ولی بر تنوع بخشیدن به ابزارهای سلطه‌گری آمریکا تأکید می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که «اقدام نظامی ایالات متحده نمی‌تواند تنها یا حتی مهمترین مؤلفه رهبری آمریکا در هر رویدادی باشد، بلکه باید در این راه از ابزارهای دیگر نیز برحسب زمان و مکان بهره گرفت».

بر اساس مفروض‌های پایه‌ای در بخش قبل، و با عنایت به آنچه در این بخش اشاره شد، ایالات متحده از نظر رئیس‌جمهور آمریکا در وضعیتی قرار دارد که علیرغم تغییرات در عرصه جهانی:

اولاً باید رهبری جهان را در دست داشته باشد.

ثانیاً همچنان قادر است رهبری جهان را در دست داشته باشد.

ثالثاً همچنان مایل است رهبری جهان را در دست داشته باشد.

رابعاً بهتر از هر مرجع دیگری اعم از دولت‌های دیگر و نهادهای بین‌المللی صلاحیت رهبری بر جهان را دارا می‌باشد.

با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که این روند در سیاست خارجی ایالات متحده نشانگر تداوم سرشت استکباری دولت آمریکا در برخورد با تحولات بین‌المللی است.



دیدگاه اوباما در مورد نحوه رهبری بر جهان

با تجزیه و تحلیل سخنرانی اخیر اوباما، می‌توان گفت که او تداوم و تقویت رهبری آمریکا را مفروض می‌گیرد و با این مفروض، در مورد چالش‌های رهبری آمریکا بحث می‌کند. در این چارچوب، وی چهار رکن را برای پیشبرد رهبری آمریکا در جهان برمی‌شمارد:

رکن نخست - اصالت دادن یکجانبه‌گرایی در توسل به زور

اوباما در ارائه دیدگاه خود در مورد نحوه رهبری آمریکا بر جهان، بحث خود را با موضوع توسل به زور ایالات متحده در منازعات بین‌المللی، که محور مداخله‌گرایی آمریکا در سایر کشورها به ویژه در طی سه دهه اخیر بوده است آغاز می‌کند. وی تأکید می‌کند که ایالات متحده تنها در صورتی که ضرورت اقتضا کند، به‌طور یکجانبه از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد. وی توسل به زور نظامی یکجانبه آمریکا را مشروط به شرایط ذیل می‌نماید:

۱. وقتی منافع اصلی آمریکا اقتضا کند.

۲. وقتی مردم آمریکا مورد تهدید قرار گیرند.

۳. وقتی جان مردم آمریکا به مخاطره افتد.

۴. وقتی امنیت متحدان آمریکا در معرض خطر قرار گیرد.

اوباما در این سخنرانی سه ویژگی توسل به زور را از دیدگاه خود عنوان می‌کند و بی‌آنکه به الزامات حقوق بین‌الملل در این زمینه و پیش‌شرط انکارناپذیر توسل به

زور که همانا کسب مجوز از نهادهای بین‌المللی است اشاره کند بر پیامد توسل به زور تأکید می‌نهد. وی می‌گوید: «اقدامات آمریکا در توسل به زور باید متناسب و کارآمد و عادلانه باشد». در این میان، وی دیدگاه افکار عمومی بین‌المللی را تابع الزامات امنیت ملی آمریکا قرار می‌دهد و اهمیتی ثانویه برای آن قائل است.

بدین‌سان، اوباما در موضع خود در مورد توسل به زور بر یکجانبه‌گرایی در توسل به زور در صورت ضرورت تأکید می‌کند. وی بر این نکته پای می‌فشارد که ایالات متحده هرگز نباید برای حفاظت از مردم خود، سرزمین خود و شیوه زندگی خود از هیچ مرجعی، مجوزی برای توسل به زور مطالبه کند.

اوباما به‌رغم اینکه به یکجانبه‌گرایی اصالت می‌دهد، ولی با در نظر گرفتن ملاحظاتی، چندجانبه‌گرایی را نیز در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار می‌دهد. هدف از این نحوهٔ موضع‌گیری این بوده است که فضای مانور برای تداوم بخشیدن به سلطه‌گری و مهار کردن مخالفت‌ها با سیاست‌های استکباری را برای خود فراهم سازد. در این زمینه، وی سه ملاحظه را مطرح می‌کند:

۱. وقتی موضوعاتی که نگرانی جهانی را برمی‌انگیزند تهدید مستقیمی علیه ایالات متحده ایجاد نکنند.

۲. وقتی این‌گونه موضوعات خطری را برای ایالات متحده به همراه نداشته باشند.

۳. وقتی بحران‌های بین‌المللی وجدان آمریکایی‌ها را به درد آورد یا جهان را در جهت خطرناک‌تری سوق دهد، ولی به‌طور مستقیم آمریکا را تهدید نکنند.



اوباما بر این اعتقاد است که «در چنین شرایطی، آمریکا نباید به تنهایی عمل کند. بلکه باید متحدان و شرکایش را بسیج کند تا اقدام دسته‌جمعی انجام دهند. آمریکا باید ابزارهایش را به گونه‌ای به کار گیرد که دیپلماسی، تحریم، منزوی‌سازی و توسل به حقوق بین‌الملل و فقط در صورتی که لازم و مؤثر باشد، اقدام نظامی چندجانبه را نیز مدنظر قرار دهد. در چنین شرایطی، آمریکا باید با سایر کشورها همکاری کند چراکه اقدام دسته‌جمعی در این شرایط با موفقیت بیشتری همراه است و تداوم بیشتری دارد و اشتباهات هزینه‌بردار به مراتب کمتری را به بار می‌آورد».

رکن دوم - مبارزه با تروریسم

از نگاه اوباما، در آینده همچنان تروریسم، هم در داخل و هم در خارج از آمریکا، مستقیم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی آمریکا خواهد بود. اما نگاه اوباما در زمینه مقابله با تروریسم بسیار متفاوت از آن چیزی است که تا پیش از سخنرانی وی از اظهارنظرهای رسمی دولت آمریکا استنباط می‌شد. تا پیش از این کشورهای آماج آمریکا در زمینه مقابله با تروریسم فقط کشورهایی بودند که به شبکه‌های تروریستی پناه می‌دهند، اما اوباما کشورهایی را هم که شبکه‌های تروریستی در آنها پا گرفته‌اند مخاطب استراتژی ضدتروریسم آمریکا قرار می‌دهد. این تغییر استراتژی در زمینه مبارزه با تروریسم بر گستره مداخلات آمریکا در سایر کشورها می‌افزاید. در همین رابطه اوباما خاطر نشان می‌سازد:

«یک استراتژی که متضمن حمله به هر کشوری که به شبکه‌های تروریستی پناه

می‌دهد، باشد ساده‌لوحانه و تداوم‌ناپذیر است. آمریکا باید استراتژی خود در زمینه مبارزه با تروریسم را - که از تجربیات در عراق و افغانستان بهره می‌گیرد - تغییر دهد و با کشورهایایی که شبکه‌های تروریستی در آنها پا گرفته‌اند همکاری مؤثرتری داشته باشد».

علت اتخاذ این استراتژی جدید وجود این واقعیت است که دولت اواما تهدید تروریسم علیه آمریکا در برهه کنونی را نه ناشی از رهبری تمرکز یافته القاعده، بلکه ناشی از شعبات غیرمتمرکز القاعده و افراط‌گرایان می‌داند. تغییری که در فعالیت‌های تروریستی القاعده و وابستگان آن دیده می‌شود این است که دستور کارهای بسیاری از آنها در کشورهای محل فعالیتشان تمرکز یافته است. به نظر می‌رسد این روند جدید امکان حملات گسترده به سبک حملات ۱۱ سپتامبر علیه سرزمین آمریکا را کاهش می‌دهد، اما خطر حمله به کارکنان آمریکا در خارج از کشور را به شدت افزایش می‌دهد. حمله به پرسنل آمریکایی در بن‌غازی نمونه بارز این حملات است. از این رو اواما در یک موضع‌گیری جدید، استراتژی‌ای را دنبال می‌کند که آمریکا بتواند با این تهدیدات پراکنده تروریستی مقابله کند. در این راستا، آمریکا خواهد کوشید به جای اعزام نیروی نظامی و توسل به زور مستقیم، با بهره‌گیری از ابزارهای اطلاعاتی و جاسوسی به گسترش دامنه نفوذ خود روی آورد. این استراتژی، اوج‌گیری مداخله‌های آمریکا در امور داخلی سایر کشورها را به دنبال خواهد داشت. در این زمینه، اواما نیز اشاره می‌کند که «ما باید دامنه نفوذ خود را گسترش دهیم بی‌آنکه نیروی نظامی اعزام کنیم چراکه اعزام نیروی نظامی هزینه‌های



نظامی‌مان را بالا می‌برد و انزجار مردم محلی را برمی‌انگیزد».

این استراتژی جدید ضدتروریسم دارای مؤلفه‌های ذیل است:

۱. **توانمندسازی شرکای آمریکا:** بر اساس این استراتژی، آمریکا به شرکایی نیاز دارد که با همراهی با این کشور با تروریست‌ها بجنگند. اوپاما نیز در این زمینه اشاره می‌کند که توانمندسازی شرکا بخش عمده‌ای از آنچه آمریکا در افغانستان انجام داده و می‌دهد، می‌باشد. وی رویکرد نیروهای مسلح آمریکا در آموزش دادن سربازان ارتش افغانستان و نیروی پلیس افغان را در این راستا ارزیابی می‌کند و مدعی می‌شود که موفقیت افغان‌ها در برعهده گرفتن امنیت برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دستاوردی بزرگ و ناشی از آموزش و مشاوره نیروهای مسلح آمریکا به نیروهای افغان بوده است، زیرا این رویکرد به کاهش حضور آمریکا در افغانستان می‌انجامد و این امکان را به واشنگتن می‌دهد تا مداخلات خود را برای مقابله با تهدیدها علیه منافعش در خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش دهد.

۲. **انعقاد توافقنامه‌های مشارکت نظامی:** نمونه بارز این توافقنامه‌ها

توافقنامه‌های امنیتی دوجانبه است که عملاً به مداخلات و حضور نظامی آمریکا کمک کرده و آن را تثبیت می‌کند. در این راستا، اوپاما چندی پیش از تیم امنیت ملی خود خواسته است طرحی را برای ایجاد شبکه‌ای از مشارکت‌ها از جنوب آسیا گرفته تا سواحل مدیترانه تدوین کند. البته به‌عنوان بخشی از این تلاش، وی قصد دارد از کنگره بخواهد از تخصیص بودجه پنج میلیارد دلاری برای تأمین هزینه‌های استراتژی جدید تشکیل مشارکت‌ها برای مبارزه با تروریسم حمایت کند. اوپاما در این زمینه

خاطر نشان می‌سازد: «این استراتژی جدید به ما امکان می‌دهد تا به نیروهای نظامی کشورهای شریک آموزش دهیم، ظرفیت‌سازی کنیم و حضور آنها را در خط مقدم مبارزه با تروریسم تسهیل کنیم. این استراتژی جدید منابع انعطاف‌پذیر لازم برای انجام مأموریت‌های متفاوت، از جمله آموزش نیروهای امنیتی در یمن، حمایت از نیروی چندملیتی برای حفظ صلح در سومالی، همکاری با متحدان اروپایی برای آموزش نیروی امنیتی کارآمد و دژبان مرزی در لیبی و تسهیل عملیات‌های فرانسه در مالی، را به ما خواهد داد. کانون اصلی این تلاش، بحران کنونی در سوریه خواهد بود.»

مبنای این سیاست کاستن از هزینه‌های نظامی و به حداقل رساندن تلفات انسانی نیروهای آمریکایی برای مقابله با فشارهای افکار عمومی داخلی آمریکاست. بهترین نمونه این روند را می‌توان در سیاست آمریکا در قبال بحران سوریه به نفع بسیار آشکار مشاهده کرد. اوباما در این زمینه ضمن مخالفت با حضور نیروهای آمریکایی در بحران سوریه تأکید می‌کند این امر به معنای عدم کمک به مخالفان دولت بشار اسد نیست.

۳. تروریسم‌ستیزی بر اساس منافع آمریکا: اوباما در استراتژی جدید خود برای مقابله با تروریسم تأکید دارد که آمریکا باید فقط در صورتی با این پدیده مبارزه کند که منافع ملی آمریکا تأمین شود، که در این حالت چه بسا ممکن است آمریکا به اقدام نظامی مستقیم نیز روی آورد. در غیر این صورت، آمریکا نباید هیچ حساسیتی به تروریسم داشته باشد. اوباما در این زمینه تأکید می‌کند که «مواقعی



پیش می‌آید که اقدامات مستقیم نظامی ضروری هستند و ما نمی‌توانیم در حفاظت از مردم خود تردید به خود راه دهیم. ما زمانی باید به اقدام نظامی روی آوریم که با یک تهدید تداوم‌دار و قریب‌الوقوع مواجه باشیم».

رکن سوم - تلاش برای تقویت و اجرای نظم بین‌المللی

اوباما مدعی است که پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا از درایت لازم برای شکل‌دهی به نهادهای بین‌المللی که عهده‌دار حفظ صلح و حمایت از پیشرفت بشر بودند - از ناتو و سازمان ملل متحد گرفته تا بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - برخوردار بود. وی این نهادهای بین‌المللی را خادم منافع آمریکا می‌داند چراکه بر این باور است که آنها نیاز به اقدام یکجانبه آمریکا را کاهش داده‌اند و بر محدودیت و خویشتن‌داری سایر ملل افزوده‌اند. با وجود این، وی خاطرنشان می‌سازد که هم‌اکنون همان‌گونه که جهان تغییر کرده است این ساختار نیز باید تغییر کند. وی به اظهارات جان اف کندی در دوران جنگ سرد استناد می‌کند و با ذکر این عبارت که «در اوج جنگ سرد، جان اف کندی از ضرورت صلح بر پایه تکامل تدریجی در نهادهای بین‌المللی سخن می‌گفت»، قرار دادن این نهادهای بین‌المللی در مسیر تکامل جهت برآورده‌سازی پیش‌نیازهای تحول‌یافته رهبری آمریکا را بخش اساسی رهبری آمریکا می‌داند.

در همین راستا، چندجانبه‌گرایی آمریکا از طریق نهادهای بین‌المللی از قبیل سازمان ملل متحد، گروه هشت و ناتو را نشانه ضعف آمریکا نمی‌داند. وی در این زمینه به دو نمونه از تحولات اخیر اشاره می‌کند:

۱. بحران اوکراین: اواما اقدامات اخیر روسیه در اوکراین را یادآور روزهایی می‌داند که تانک‌های شوروی به اروپای شرقی گسیل شدند. اما از نظر وی، اقدام اخیر روسیه نمایانگر وقوع جنگ سرد نیست، چراکه وی مدعی است توانایی آمریکا برای شکل‌دهی به افکار عمومی جهانی روسیه را منزوی ساخته است و به‌علت رهبری آمریکا بوده است که اروپا و گروه ۷ برای تحریم روسیه به آمریکا ملحق شدند؛ ناتو تعهد خود به متحدان اروپای شرقی را تقویت کرد و صندوق بین‌المللی پول به باثبات‌سازی اقتصاد اوکراین کمک کرد. بر همین اساس است که اواما این بسیج نهادهای بین‌المللی را وزنه توازن‌بخشی در برابر تبلیغات روسیه در مرزهای اوکراین معرفی می‌کند.

۲. موضوع هسته‌ای ایران: نمونه دیگری که اواما خاطر نشان می‌سازد برنامه هسته‌ای ایران است. وی مدعی است که علی‌رغم هشدارهای مکرر ایالات متحده و اسرائیل و سایر کشورها، برنامه هسته‌ای ایران به‌طور لاینقطع در طول سال‌های متمادی پیشرفت می‌کرد، اما در آغاز ریاست‌جمهوری‌اش، آمریکا ائتلافی را ایجاد کرد که تحریم‌هایی را بر اقتصاد ایران اعمال کرد و در عین حال دست دیپلماسی را در قبال ایران باز گذاشت. وی تأکید می‌کند که هم‌اکنون آمریکا فرصت دارد تا اختلافات بر سر برنامه هسته‌ای را به‌طور مسالمت‌آمیز حل و فصل کند؛ احتمال موفقیت هنوز زیاد است و واشنگتن تمامی گزینه‌ها را برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای برای خود محفوظ می‌دارد، اما برای اولین بار در طی یک دهه، از این فرصت مغتنم بهره‌مند است که به یک توافق جامع دست یابد، توافقی که مؤثرتر و بادوام‌تر از



آن چیزی است که می‌توانست از طریق توسل به زور به دست آورد. او مدعی است که در سراسر این مذاکرات، تمایل آمریکا این بوده است که از طریق کانال‌های چندجانبه کار کند. او با ما البته به این واقعیت اشاره نکرد که تقویت روند مذاکرات هسته‌ای با ایران در شرایطی اتفاق افتاد که واشنگتن و همپیمانان غربی‌اش به وضوح دریافتند که به‌کارگیری لحن تهدیدآمیز در قبال تهران و نیز اعمال تحریم‌های غیرقانونی بر ضد ایران هیچ اثری در عزم کشورمان برای ادامه روند رو به پیشرفت فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای‌اش ندارد و در واقع آمریکا پس از ناکامی در اتخاذ سیاست‌های تهدیدآمیز ناگزیر شد تا برای حل مسئله به دیپلماسی روی آورد.

او با ما از دو نمونه بحران اوکراین و موضوع هسته‌ای ایران نتیجه می‌گیرد که آمریکا باید تلاش بیشتری را به خرج دهد و نهادهایی را که می‌توانند از روندهای مغایر با منافع آمریکا جلوگیری کنند تقویت کند. موارد تمرکز برنامه‌های او با ما در این زمینه ناتو و سازمان ملل متحد است.

او با ما با اشاره به اینکه ناتو قوی‌ترین اتحادی است که جهان تاکنون به خود دیده است تأکید می‌کند که در قالب این سازمان، آمریکا می‌تواند با متحدان خود برای انجام مأموریت‌های جدید، هم در داخل اروپا و هم در فراسوی مرزهای اروپا، همکاری کند. در همین چارچوب، وی ناتو را محملی برای حمایت از متحدان آمریکا در اروپای شرقی می‌داند و بر این باور است که در خارج از اروپا نیز، متحدان آمریکا در ناتو باید از بنیه خود برای مبارزه با تروریسم و مقابله با دولت‌های شکست‌خورده و آموزش دادن به شبکه شرکای آمریکا بهره‌گیرند.

در مورد سازمان ملل متحد، وی معتقد است که برنامه‌ای را برای حفظ صلح در دولت‌های منازعه‌زده فراهم می‌آورد. در این راستا وی تأکید می‌کند که آمریکا باید اطمینان حاصل کند که کشورهای تأمین‌کننده نیروی حافظ صلح، آموزش و تجهیزات لازم برای حفظ صلح را در اختیار دارند. بر همین اساس، استراتژی کلی او باما در این زمینه عمق بخشیدن به سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در کشورهای است که از این مأموریت‌های حفظ صلح حمایت می‌کنند زیرا وی معتقد است که اگر ملت‌های دیگر نظم را در نواحی مجاور خود حفظ کنند نیاز به آمریکا برای اعزام نیرو به آن نواحی کاهش می‌یابد.

او باما در پایان این بحث، خاطرنشان می‌سازد که این رویه آمریکا در ناتو و سازمان ملل متحد مغایر با استثنایی بودن جایگاه آمریکا در جهان که بن‌مایه اصلی یکجانبه‌گرایی آمریکا به شمار می‌آید نیست.

رکن چهارم - حمایت از حقوق بشر

آمریکا همواره مدعی بوده است که در رفتار سیاست خارجی خود در جهت حمایت از کرامت انسانی گام برمی‌دارد. از دیدگاه او باما این حمایت یک موضوع امنیت ملی است چراکه وی بر این باور است که «دمکراسی‌ها نزدیک‌ترین دوستان آمریکا هستند و احتمال کمتری وجود دارد که آمریکا به جنگ با آنها برود». در همین چارچوب، وی بر این باور است که احترام به حقوق بشر پادزهری برای بی‌ثباتی و ظلم‌هایی است که خشونت و ترور را دامن می‌زنند.



این ادعای اوباما نیز البته با مراجعه به واقعیات امروزی نظام بین‌الملل از جمله حمایت واشنگتن از اقدامات ضد حقوق بشری رژیم صهیونیستی و نیز نزدیکی فزاینده برخی رژیم‌های سلطنتی و دیکتاتوری منطقه به آمریکا کاملاً رنگ می‌بازد.

جمع‌بندی

اوباما در پایان نطق خود با تأکیدگذاری همزمان بر هست‌ها و بایدها در عرصه سیاست خارجی می‌کوشد آرمان‌خواهی را با واقع‌گرایی درآمیزد و سیاست خارجی متعادلی از آمریکا در نزد جهانیان به نمایش بگذارد. در این میان، خاطرنشان می‌سازد که «امروز رهبری جهانی حکم می‌کند که آمریکا جهان را آنچنان که هست، با تمام خطرات و عدم قطعیت‌هایش، ببیند. از این رو، آمریکا باید برای رویارویی با بدترین وضعیت آمادگی داشته باشد».

در نتیجه‌گیری کلی از مواضع اوباما می‌توان گفت که اصول زیربنایی سیاست خارجی آمریکا که مبتنی بر سلطه‌طلبی جهانی است همچنان لایتغیر باقی مانده است: اصالت‌یابی یکجانبه‌گرایی، مداخله‌گری نظامی، رسالت‌گرایی برای شکل‌دهی به نظام بین‌المللی، به بهانه مبارزه با تروریسم و ترویج حقوق بشر همچنان در هسته سیاست خارجی آمریکا وجود دارند، اما در این میان به نظر می‌رسد آنچه در دوره اوباما تغییر یافته است دو محور ذیل را دربر می‌گیرد:

۱. تقویت استفاده ابزاری از نهادهای بین‌المللی و شکل‌دهی و بسترسازی

افکار عمومی جهانی براساس مقتضیات منافع ملی آمریکا: با عنایت به این که در

اثر تحولات بین‌المللی و بحران اقتصادی در درون آمریکا، قدرت مانور یکجانبه دولت اوباما در عرصه بین‌المللی کاهش یافته است، وی از این طریق می‌کوشد اهداف سیاست خارجی آمریکا را البته تا جایی که امکان دارد، با هزینه کمتری پیش ببرد.

۲. تشدید تلاش برای گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در سراسر جهان:

آنچه از مواضع اخیر اوباما برمی‌آید چرخش تمرکز منطقه‌ای سیاست خارجی آمریکا از خاورمیانه به شرق آسیا نیست، بلکه نوعی تلاش برای گسترش سلطه جهانی و همه‌جانبه آمریکا در ذیل داعیه رهبری آمریکا بر جهان است.

در ارتباط با برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران نیز دیدگاه کلی اوباما را می‌توان در

محورهای ذیل خلاصه کرد:

نخست آنکه، وی برای حل و فصل موضوع هسته‌ای ایران، مایل است در قالب

ائتلاف با متحدان آمریکا عمل کند.

دوم آنکه به‌زعم اوباما، تحریم‌ها علیه ایران، با به‌کارگیری دیپلماسی مغایرتی

ندارد. البته این نظر در راستای سیاست قدیمی چماق و هویج است که آمریکا همواره

در طول تاریخ سیاست خارجی خود از آن استفاده کرده است. این نکته نشان می‌دهد

که مقامات واشنگتن در به‌کارگیری دیپلماسی، تمام و کمال عمل نخواهند کرد.

سوم اینکه با عنایت به اینکه بحث برنامه هسته‌ای ایران بخش اندکی از نطق،

اوباما را به‌خود اختصاص داده است، به‌نظر می‌رسد اوباما این موضوع را کمتر از

گذشته به‌عنوان چالش اصلی سیاست خارجی آمریکا قلمداد می‌کند. این نکته از آنجا

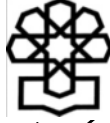
نشئت می‌گیرد که اوباما و سایر مقامات واشنگتن دریافته‌اند که گزینه سخت‌افزاری و



نظامی در مورد ایران، نه تنها مطلوبیت نداشته، بلکه عملی هم به نظر نمی‌رسد. ایجاد این ذهنیت خود موفقیتی قابل توجه برای سیاست‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود.

منابع و مأخذ

1. Eva Gross, From West Point to Brussels – via Warsaw, at http://www.iss.europa.eu/uploads/media/Alert_29_Obama.pdf
2. Richard N. Haass, Obama's Unclear Foreign Policy Path, at <http://www.cfr.org/defense-strategy/obamas-unclear-foreign-policy-path/p33037>
3. Ralph A. Cossa, The "Obama Doctrine", at <http://csis.org/files/publication/Pac1441.pdf>
4. Full Transcript of President Obama's Commencement Address at West Point, at <http://smallwarsjournal.com/blog/full-transcript-of-president-obama%E2%80%99s-commencement-address-at-west-point>
5. From Afghanistan to West Point: Obama looks overseas, at <http://www.politico.com/story/2014/05/president-obama-west-point-commencement-speech-107075.html>



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۳۸۰

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: روند و ارکان سیاست خارجی نوین آمریکا از نگاه اوپاما

نام دفتر: مطالعات سیاسی (گروه سیاست خارجی)

تهیه و تدوین: روح‌الله طالبی آرانی

همکار: نرگس کلاکی

ناظر علمی: مهدی امیری

مقتضی: معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی

واژه‌های کلیدی:

۱. سیاست خارجی آمریکا

۲. اوپاما

۳. وست‌پوینت



تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۵/۱۱